

پرسش ۸۰۷: سؤالی از سند روایت وصیت مقدس

السؤال / ۸۰۷: الأخ جعفر الشيبب يسأل عن معنى قول الإمام (عليه السلام) في أن رواية الوصية وصلت بسند صحيح.

المرسل: أبو زينب

برادر جعفر شيبب از معنای سخن امام (ع) درباره‌ی این که روایت وصیت با سند صحيح رسیده است، می‌پرسد.

فرستنده: ابو زينب

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين سلم تسليماً.

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة و المهديين وسلم تسليماً.

قبل الجواب لابد من الانتباه إلى أن الحجة لا يحتاج لمنهج وضعية منحرفة عن الحق ليثبت الحق وإنما رحمة بالناس يحتج على بعض المنحرفين بمنهجهم ويناقشه ويبين وهنه، والقول الصحيح من السقيم ويلزمهم لعلمهم يرجعون إلى الحق.

پیش از پاسخ دادن، باید متذکر شوم که حجت الهی برای اثبات حق، به روش‌های وضعی و منحرف از حق نیاز ندارد ولی از روی شفقت بر مردم، بر بعضی از منحرفین به

شیوه و اسلوب خودشان احتجاج می‌نماید و آن را مورد مناقشه قرار می‌دهد تا بی‌پایگی و سستی آن را روشن سازد و قول صحیح از سقیم را تبیین نماید و آن‌ها را با حجت و دلیل ملزم سازد؛ باشد که به سوی حق بازگردند.

الرواية إذا كان رواتها شيعة عدول أو صادقين فهي صحيحة السند عندهم.

از نظر آن‌ها، اگر راویان روایت، شیعه‌ی عادل یا راست‌گو باشند، آن روایت را صحیح‌السند به شمار می‌آورند.

إذن لصحة السند يكفي أن نثبت أن:

۱- الرواة شيعة.

۲- صادقين.

بنابراین برای صحت سند کافی است ثابت کنیم که:

۱- راویان آن شیعه‌اند.

۲- آن‌ها راست‌گویند.

ویکفی لثبوت أنّ رواة الوصية شيعة أنّ الشيخ الطوسي روى الوصية ضمن روايات الخاصة، أي أنّ الشيخ الطوسي يعتبر رواتها من الخاصة (الشيعة) فقد قال الطوسي في الغيبة: (فأمّا ما روي من جهة الخاصة فأكثر من أن يحصى، غير أنا نذكر طرفاً منها...) [90]، ثم بعد سرد روايات الخاصة ومنها الوصية علق قائلاً: (أمّا الذي يدل على صحتها فإن الشيعة يروونها على وجه التواتر خلفاً عن سلف وطريقة تصحيح ذلك موجودة في كتب الإمامية في النصوص على أمير المؤمنين (عليه السلام) والطريقة واحدة) [91].

برای اثبات این که راویان وصیت، شیعه‌اند، همین بس که شیخ طوسی وصیت را ضمن روایات خاصه روایت کرده یعنی شیخ طوسی راویان آن را از خاصه (شیعه) به شمار آورده است. طوسی در کتاب غیبت گفته است: «و اما آنچه از ناحیه‌ی خاصه روایت شده بیش از آن است که به شمار آید، ولی ما بخشی از آن را ذکر می‌کنیم...».

[92] سپس بعد از برشمردن روایات خاصه و از جمله وصیت، بر آن چنین تعلیق زده است: «اما آنچه بر صحت این اخبار دلالت می‌کند این است که شیعه‌ی امامیه این موضوع و روایات آن را نسل به نسل به صورت تواتر نقل و روایت کرده‌اند و طریق صحیح بودن این دسته از اخبار در کتب امامیه و متون و تصریحات بر ولایت امیرالمؤمنین (ع) موجود می‌باشد و طریقه این روایات هم یکی است».[93]

ویمکن مراجعة کتاب انتصاراً للوصية للشيخ ناظم حفظه الله في إثبات أنّ رواة الوصية شيعة بالتفصيل.

هم‌چنین می‌توانید به کتاب «انتصاراً للوصية» نوشته‌ی شیخ ناظم العقیلی (خداوند حفظش کند) که در آن به تفصیل ثابت کرده راویان وصیت، شیعه‌اند، مراجعه نمایید.

أما الحكم بصدق الرواة أفراداً - ونحن يكفينا الصدق - فلا نحتاج فيه غير أنه لم يثبت دليل شرعي أن أحدهم مقدوح فيه، فالمؤمن صادق فيما يقول حتى يثبت كذبه بدليل شرعي.

در خصوص حکم به صدق تک تک راویان حدیث - که صدق ما را کفایت می‌کند - باید بگوییم ما به این موضوع نیازی نداریم، زیرا با استناد به دلیل شرعی ثابت نشده که کسی از آن‌ها مقدوح [94] باشد. مؤمن، در آنچه می‌گوید صادق به حساب می‌آید مگر این که خلاف آن با دلیل شرعی محرز شود.

فهم لا يقولون أنّ المؤمن كاذب حتى يثبت صدقه ومن يقول هذا فكلامه يعني أنّه يفسق أتباعه ويعتبرهم كذابين حتى يثبت كل فرد منهم صدقه بدليل؟!

ولى أنّها مى گویند مؤمن دروغ گو است مگر این که راستی و درستی اش ثابت گردد. کسی که به چنین عقیده‌ای معتقد است، در واقع پیروان خود را به فسق متهم کرده و آن‌ها را دروغ گو به شمار آورده، مگر این که صدق تک تک آن‌ها اثبات شود!

أما من يقولون منهم إنّ المؤمن مجهول الحال ظاهراً حتى يثبت صدقه، ويريدون أنه لا يعرف حاله الظاهري صادق أو كاذب إلا بدليل شرعي.

برخی از آن‌ها مى گویند: مؤمن در ظاهر مجهول الحال است تا آن‌گاه که صدق و راستی اش ثابت شود. مى خواهند بگویند وضعیت ظاهری مؤمن و این که صادق است یا کاذب، صرفاً به وسیله‌ی حجت و دلیل شرعی شناخته مى شود.

فقولهم هذا مخالف للقرآن ولمنهج الرسول وسماعه من المؤمنين وتصديقه للمؤمنين دون أن يفحص عن أكثر من إيمانهم، والآية القرآنية التي تبين سيرة الرسول في هذا الأمر واضحة جلية، قال تعالى: (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلُّ أَدْنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) [التوبة: 61] أي أنّ المعترضين على فعل رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) قولهم كقول هؤلاء بمجهولية حال المؤمن وعدم الاعتماد على قوله حتى يثبت أنه صادق بدليل، فهم ينتقدون الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) لسماعه وتصديقه كلام أي مؤمن (ويَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلُّ أَدْنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ)، أي أنّ محمداً (صلى الله عليه وآله) يسمع لكل مؤمن ويصدقه فيما يقول ولا يقول أنّ المؤمن مجهول الحال أو كاذب حتى يثبت صدقه بل عند الرسول كما في الآية المؤمن صادق حتى يثبت كذبه (قُلُّ أَدْنُ خَيْرٍ

لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ... (وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ): أَي يَصْدَقُ المؤمنين

این سخن آن‌ها در تعارض با قرآن و شیوه‌ی پیامبر (ص) و قبول کردن حرف مؤمن و تصدیق مؤمن توسط ایشان بدون تحقیق بیشتر در مورد ایمان آن‌ها می‌باشد. آیه‌ی قرآن به وضوح سیره‌ی پیامبر در این خصوص را به تصویر می‌کشد. خدای متعال می‌فرماید: (بعضی از ایشان پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است و رحمتی است برای آن‌هایی که ایمان آورده‌اند و آنان که رسول خدا را بی‌آزارند به عذابی دردآور گرفتار خواهند شد) [التوبة: 61]؛ یعنی کسانی که به عملکرد حضرت محمد (ص) اعتراض می‌کنند، گفتارشان شبیه گفتار این‌ها است که می‌گویند وضعیت مؤمن مجهول است و بر سخن او اعتمادی نیست تا آن‌گاه که راستی‌اش با دلیل محرز شود. لذا آن‌ها از شنونده بودن پیامبر و این که حضرت، کلام هر انسان مؤمنی را تصدیق می‌کند، خرده می‌گیرند و به آن انتقاد دارند: (و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است)؛ یعنی حضرت محمد (ص) به سخن هر مؤمنی گوش فرا می‌دهد و آن را تأیید و تصدیق می‌کند و نمی‌گوید که «این مؤمن، مجهول الحال یا دروغ‌گو است مگر آن‌گاه که راستگویی‌اش ثابت گردد». بلکه برای پیامبر (ص) همان طور که در آیه آمده است، مؤمن، راست‌گو است مگر این که کذبش اثبات شود: (بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است) و (وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) یعنی (مؤمنین را باور دارد و تصدیق می‌کند).

وهذا الحكم القرآني بصدق المؤمن ظاهراً وليس بمجهولية حاله كما يدعون يكفينا حيث أنّ رواية الوصية شيعة مؤمنون والمؤمن صادق ظاهراً كما في القرآن، وبهذا فرواة الوصية شيعة صادقون ظاهراً، وهذا يثبت صحة سندها لمن يلتزمون بمسألة السند وتصحيحه ويعتمدون ويعولون عليها، أمّا مسألة باطن المؤمن وكونه صادقاً أو كاذباً على الحقيقة

این حکم قرآنی که می گوید مؤمن در ظاهر صادق است و مجهول الحال نمی باشد (برخلاف آنچه که اینها ادعا می کنند) برای ما کافی است. حال از آن جا که راویان وصیت، شیعیان مؤمن اند و مؤمن در ظاهر (و بدون نیاز به تفحص) راست گو است، لذا راویان وصیت، در ظاهر شیعیان صادق اند، و این موضوع صحت سند را برای افرادی که برای موضوع سند روایت و تصحیح آن اهمیت قائل اند و بر این موضوع اعتماد و تکیه دارند، اثبات می نماید.

فهذه مسألة لم يكلف الله بها الناس ولا يعلمها غير رب الأرباب العالم بالباطن ومن يشاء أن يعلمه.

مسئله‌ی باطن مؤمن و این که آیا او واقعاً راست گو یا دروغ گو است، موضوعی است که خدا مردم را به شناخت آن مکلف ننموده و کسی از آن خبر ندارد، به جز ربّ الارباب عالم که به باطن‌ها، عالم است، و نیز هر کس که او بخواهد بدانند.

اعتقد ما تقدم كاف، ولكن للزيادة أضف أنّ قولهم بأنّ المؤمن كاذب ظاهراً حتى يثبت صدقه أو مجهول الحال ظاهراً حتى يثبت صدقه مخالف لسماحة شريعة الإسلام ويلزم منه تعطيل المحاكم الشرعية والقضاء والإيقاعات والعقود في كثير من الأحيان حيث لا تستطيع التوصل إلى شاهد على الزواج والطلاق والمرافعات إلاّ بشقّ الأنفس هذا إن حصل تسامح في شرط ثبوت العدالة والصدق عندهم وإلاّ فلا تثبت عدالة أحد إلاّ

عند الفاحص، والمدقق نفسه بناءً على قولهم بأن العدالة والصدق لا تثبت إلا بالفحص والتدقيق فالفاحص والمدقق نفسه يحتاج من يشهد له بالعدالة والصدق لتقبل شهادته عند غيره بحق شخص آخر، وهكذا فالأمر يتسلسل ويبطل، فلا يمكن أن يثبت بهذا الطريق عدالة أحد إلا من شهد له حجة من حجج الله ثبتت حجيته بالدليل أو تثبت للفاحص نفسه فقط ولا يمكن أن يفحص القاضي الشرعي عدالة كل الناس بنفسه إذن تعطلت الشهادة عند القضاة في الإسلام.

به گمانم آن چه ارائه شد کفایت می کند ولی برای بهره مندی بیشتر، این مطلب را نیز اضافه می کنم که سخن آن ها مبنی بر این که مؤمن در ظاهر دروغ گو یا مجهول الحال است تا صدقش محرز شود، با آسان گیری شریعت اسلام در تعارض است و بر اساس چنین عقیده ای، باید بسیاری از دادگاه های شرعی، قضاوت ها، قراردادهای و پیمان ها تعطیل شود؛ زیرا در ازدواج، طلاق، دادخواهی و مشاجرات نمی توان شاهی پیدا کرد، مگر با مشقت جان کاه. تازه این در صورتی است که در شرط ثبوت عدالت و راست گویی برای آن ها تسامح و رزیم و گرنه عدالت هیچ کس ثابت نمی شود مگر برای کسی که خودش تفتیش کننده و دقت کننده در موضوع باشد (طبق گفته ی آن ها که عدالت و راست گویی فقط با کندوکاو و باریک بینی ثابت می گردد). وانگهی خود مفتش و تحقیق کننده هم به کسی نیاز دارد که بر عدالت و صدقش شهادت دهد تا بتوان گواهی او در حق دیگران را پذیرفت و این موضوع هم چنان ادامه دارد و در نهایت به باطل می رسد. لذا با استفاده از این شیوه، عدالت هیچ کس ثابت نمی شود مگر کسی که حجتی از حجج الهی درباره ی او گواهی دهد که حجیت او با دلیل ثابت شده یا حجیتش فقط بر خود تفحص کننده اثبات گشته باشد. واضح است که قاضی شرعی نمی تواند درباره ی عدالت همه ی مردم، خودش دست به کاوش و کنجکاوی بزند که در این صورت گواهی دادن برای قضات در اسلام به تعطیلی کشیده می شود.

إذن فقولهم بمجهولية حال المؤمن يجعل من العسير تحصيل
الشهادات في المحاكم وما شابه من قضايا العقود والإيقاعات، فقولهم
باطل ومخالف لسيرة الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) والأئمة (عليهم السلام)
وللإسلام وسماحته وللقرآن ويسر أحكامه

بنابراین سخن آن‌ها مبنی بر مجهول بودن وضعیت مؤمن، باعث دشواری تحصيل
شهادت و دیگر موارد مشابه از قضایای عقود و پیمانها، در دادگاه‌ها می‌شود. لذا این
سخن آن‌ها باطل و با سیره‌ی پیامبر خدا حضرت محمد(ص) و ائمه(ع)، سیره‌ی
اسلام و آسان‌گیری آن و نیز سیره‌ی قرآن و اجرای احکام آن در تعارض است.

وأضف أنّ قولهم بمجهولية حال المؤمن يلزم منه عدم الاعتماد على
سوق المؤمنين فضلاً عن سوق المسلمين، بينما الروايات اعتبرت
الاعتماد على سوق المسلمين جائز، وفقهاؤهم يفتون بهذا؛

این مطلب را هم اضافه می‌کنم که سخن آن‌ها مبنی بر مجهول بودن وضعیت
مؤمن، مستلزم بی‌اعتمادی به بازار مؤمنین می‌شود، چه برسد به بازار مسلمین؛ و حال
آن‌که در روایات، اعتماد بر بازار مسلمانان جایز شمرده شده است و فقهای آن‌ها به این
امر فتوا می‌دهند.

أي أنّ الروايات عن الأئمة (عليهم السلام) اعتبرت المسلم صادقاً في قوله
بذكاة السمك والذبائح وما شابه، فما بالك بالمؤمن!!!؟

یعنی روایات وارد شده از ائمه(ع) مسلمان را در گفتارش مبنی بر تذکیه (صید
صحیح) ماهی و ذبح و مانند آن صادق به شمار می‌رود، چه برسد به مؤمن!

إذن فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على
كذبه.

بنابراین درست آن است که به صدق مؤمن حکم کنیم، مگر آن گاه که دلیلی قطعی بر کذبش به دست آید.

أَمَّا مَنْ يَصْرُونَ بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ عَلَى أَنَّ الْمُؤْمِنَ مَجْهُولَ الْحَالِ أَوْ فَاسِقٌ حَتَّى تَتَّحْتِ عَدَالَتُهُ أَوْ صِدْقُهُ فَهَذَا شَأْنُهُمْ؛ وَهُوَ عِنَادٌ وَتَحَكُّمٌ بِلَا دَلِيلٍ بَلِ الدَّلِيلِ قَائِمٍ عَلَى أَنَّ الْمُؤْمِنَ صَادِقٌ وَيَصْدَقُ فِي قَوْلِهِ، وَلَيْسَمَعَ أَتْبَاعَهُمْ قَوْلَهُمْ وَلَيَعْرِفُوا أَنَّهُمْ فَسِيقَةٌ وَنَكَرَاتٌ مَجْهُولُو الْحَالِ وَغَيْرُ صَادِقِينَ عِنْدَ فَقْهَاءِ الضَّلَالِ حَتَّى وَإِنْ أَثْبَتُوا أَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ حَيْثُ يُلْزَمُهُمْ فَقْهَاءُ الضَّلَالِ أَنْ يَثْبُتَ كُلُّ فَرْدٍ مِنْهُمْ عَدَالَتَهُ وَالتِّي لَا يُمْكِنُ ثَبُوتُهَا عَلَى طَرِيقَتِهِمْ بِدَلِيلٍ مَنْطِقِيٍّ صَحِيحٍ حَيْثُ لَوْ قَالُوا تَثْبُتُ عَدَالَةُ الشَّخْصِ بِشَهَادَةِ عَدُولٍ أَوْ عَدْلِينَ لَهُ فَهَؤُلَاءِ الْعَدُولُ يَحْتَاجُونَ لِشَهَادَةِ أَيْضاً وَهَكَذَا يَتَسَلَّلُ الْأَمْرُ وَيَبْطُلُ.

کسانی که پس از این شرح و بیان، باز هم اصرار دارند که مؤمن مجهول الحال یا فاسق است مگر این که عدالت یا راست گویی اش ثابت شود، به خودشان مربوط است و نمی توان این را چیزی جز ستیزه جویی و فریب کاری بدون دلیل نام نهاد. بلکه دلایل کافی مؤید این مطلب است که مؤمن صادق می باشد و در گفتارش، راستی و درستی پیشه می کند. پیروان آن ها سخنان شان را بشنوند و بدانند که آن ها از دید فقهای گمراهی، فاسق، ناشناس، مجهول الحال و غیر صادق می باشند، حتی اگر محرز شود که آن ها مؤمن اند؛ چرا که فقهای گمراه آن ها را ملزم می کنند که هر فرد عدالتش را به اثبات برساند و این چیزی است که با روش آن ها نمی توان آن را با دلیل منطقی صحیح ثابت کرد؛ زیرا بر این عقیده اند که عدالت فرد با گواهی دو یا چند عادل ثابت می گردد و این عادلان نیز خود به گواهی دیگران محتاج اند و این موضوع همین طور پشت سر هم ادامه دارد تا به بطلان و تباهی می رسد.

وفوق كل ما تقدم فهؤلاء الذين يتبحون بعلم الرجال ليس لديهم مادة رجالية أصلاً في الجرح والتعديل تغطي عدداً معتداً به من صحابة محمد وآل محمد (صلى الله عليه وآله) ليحق لهم أن يتكلموا في الجرح والتعديل، فهم أصلاً فاقدون لمادة الجرح والتعديل المعتد بها حيث هناك مئات الآلاف من صحابة الرسول والأئمة (عليهم السلام) وليس لديهم في كتب رجال المتقدمين سوى ذكر عدد قليل جداً من هؤلاء، وإذا كان الحال هذا، فأى رواية لا تعجب بعضهم ولا توافق أهواءهم يمكنهم ردها بسهولة بحجة أن هذا الراوي مجهول الحال أو لم يذكر في كتب رجال المتقدمين في حين أن الأكثرية لم يذكروا، وفي حين أن الحقيقة التي لا يعلمها عامة الناس: أن هؤلاء أصلاً ليس لديهم مادة توثيق معتد بها منطقياً يتحاكمون لها.

بالاثر از همهی این موارد پیش گفته شده، این عده که به علم رجال مفتخر و خرسندند، اصولاً هیچ ماده‌ی رجالی از جرح و تعدیل که بتواند تعداد قابل توجهی از اصحاب محمد (ص) و آل محمد (ع) را پوشش دهد در دست ندارند؛ از همین رو آنها حق ندارند در این باب سخن بگویند. آنها اصولاً از مایه‌ی جرح و تعدیل شایسته و قابل قبول بی بهره‌اند، زیرا صدها هزار نفر از اصحاب پیامبر (ص) و ائمه ع وجود دارند که جز تعداد بسیار اندکی، از مابقی‌شان خبر و نشانی در کتاب‌های رجال پیشینیان نیست. حال اگر قضیه بر این منوال باشد، پس آنها می‌توانند هر روایتی که نمی‌پسندند و یا هر حدیثی که با خواسته‌های‌شان هم‌سو نیست را به آسانی و با این بهانه که این راوی مجهول الحال است یا در کتب رجال پیشینیان نامی از او نیامده، رد کنند؛ و حال آن که از اکثریت، نامی به میان نیامده است. وانگهی حقیقتی که عامه‌ی مردم از آن بی‌خبرند این است که: این افراد اصولاً از هر نوع مبنای منطقی قابل قبول و محکمه‌پسندی برای توثیق (تعیین وثاقت راویان احادیث) بی‌بهره‌اند.

ومن یرید التفصیل أكثر یمکنه الرجوع إلى ما فصله الشیخ ناظم حفظه الله فی هذا الأمر.

والحمد لله رب العالمين.

أحمد الحسن

کسی که به دنبال مطالب بیشتر است، می‌تواند به آنچه شیخ ناظم (که خداوند حفظش کند) در این خصوص تشریح کرده است، مراجعه نماید.
والحمد لله رب العالمين.

احمد الحسن



[90] - غيبة الشيخ الطوسي: ص 137.

[91] - غيبة الطوسي: ص 156.

[92] - غيبت طوسی: ص 137.

[93] - غيبت طوسی: ص 156.

[94] - مقدوح: غيرقابل اعتماد - ناموافق با شرع (مترجم).